

دو باون کوبند با هم درون
 غنوا ز جماع درون استلام
 رساند ولی بدان لطفه را
 از آن لطف زن را با نرس
 بر آید اگر از جسم غنای
 نولد شود عفت یا که مسد
 بر آید از بطن آن زن بلا
 چو از لطف شوق اشک
 زن هر که خود بر که ناروشه
 حوز در کول شتر آن نزه دل
 زن حوز در کین خر که شکر
 حوز هر آن اشتر بجسم فقر
 و اگر یکدم حوز در کین فیل

بالند با هم بدن در بدن
 فزاید هر دو بس عی کلام
 بر جسم زنان تحت اهل خطا
 ولی وقت زانیدن از خطا
 بغز زنده می استخوان
 کوی شکفد در بر سر خار خا
 که از وی فستد بر لا خفا
 نمان در دل این نکته را یاد
 ز لطفال کور که مستبرانند
 عقیده شوق بس که آن حیره دل
 نه دختر بزا آید از نوبسته
 حوز و عاقبه کور در آن بیسته
 سحر ناشتا با شتر آب ز جیل

الکلفه

الکلفه فیصل در بجهت آن
 ز کور که گرفته و دندان سخت
 زن را که این فرس مسراه است
 بر آن فرس کرده ز جور و فدا
 بسازی را ز این انکشتن
 ولی نیم از هر دو بیرون بکن
 بوی منقش با سر خوج است
 بود تا در انکشت انکشتن
 زن را که در جمل انکشتن
 ز ناله شوق نامیده که امیده
 بعدق یقین جمل او استوار
 دلور کسب موصف نبسته
 بهر یک بخوان سوره الکافرون

بریزد نه پند رخ بخت آن
 غیر شش تو در نقره از دست
 نیکر دلگی با رکب ز بار دست
 بر آن بایست کرد این محقق
 لکن نفس خول منس بر کین
 که آید از کار هر مرد زن
 بدیم کسک نفس زن انکشتن
 نماند بر آن حمل است این
 بططف خدا باید او را امل
 بنام خدا باید سر اعتمید
 بچند دور بار آن بار دار
 که با بر آن هفت محکم گزار
 بر آن بسکه یقین کن فروغ

نوع در

نوع در

نوع در